



برفبازی در گرم

هوای شهر هر روز گرم و گرم‌تر می‌شود و عابران و خیابان و شهر به دنبال سایه‌ای می‌گردند تا شاید برای لحظاتی از نور خورشید در امان بمانند. شاید باورش سخت باشد، در چند

کیلومتری این حال و هوا که با زندگی روزمره تهرانی‌ها گره خورده است، در ایستگاه ۷ پیست اسکی توجال، جشنواره سالانه آدم‌برفی برگزار شد. از اسم این جشنواره هم مشخص است که

شرکت‌کنندگان خود را به ایستگاه ۷ رسانند تا ضمن فرار از گرمای شهر، خوش‌رست‌ترین آدم‌برفی را به نمایش بگذارند و دلشان را با این خوشی، خنک کنند.



دلواپسی برای لنج‌های اسکله‌نشین

درباره اوضاع و احوال هزاران ناخدا، ملوان و جاشوی جنوبی پس از جنگ تحمیلی سوم

مکت

غم ناخدا و سرنترس جاشوها

این روزها تراکم لنج‌ها در اسکله‌های صیادی بیشتر است و ناخدایان و ملوانانشان با آنکه هفت‌سر عائله دارند، کمتر دل به دریا می‌زنند؛ موقعیتی مانند اسکله جاسک که عصر ۱۱ اسفند ۴۰۴ بعد از موشک‌اندازی جنگنده‌های آمریکایی-صهیونی به گورستان لنج‌های بزرگ تبدیل شد. ۱۰۰ فروند لنج یکی یکی از آتش انفجار موشک‌ها گر گرفتند و لاشه‌های سوخته‌شان آرام در آب فرو رفتند. عبدالله، جاشوست؛ «به غیر از تجهیزات چند صدمیلیون تومنی مخابراتی، سردخونه‌ای و موتور هر لنج فقط ۲۰۰ تا ۳۰۰ میلیون تومن طاقه تور صیادی دارند؛ می‌دونم یعنی چی... یعنی میلیاردی تومن سرمایه‌ای که توی جنگ سوختن و بعضی‌اشون هم الان تونی خرج بدن!» عبدالله جز جاشویی، کار دیگری بلد نیست، برای همین، یکی دو شب در هفته، حوری (قایق کوچک ماهیگیری) اجاره می‌کند و می‌رود کیلومترها دورتر از خط ساحل؛ در میان تاریکی، تلاطم آب و گاهی صدای انفجار، اما اغلب نصیبش تور خالی از صیاد است.

آتش جنگی به سرانصاف در بایی

چراغ باقی اصناف مرتب با دریا، لنج و ماهی نیز نیم‌سوز شده‌است؛ از کار گناه‌های لنج‌سازی و توربافی گرفته تا کارخانه‌های کنسرو‌سازی و شرکت‌های صادرکننده آذربایجان بومی جنوب ایران و حتی فروگاه‌های محلی و مجازی معروف به «ته‌لنج‌شاپ». جاسم ۴ ماه است نه لنجی ساخته و نه سفارشی برای ساخت و تعمیرات گرفته؛ «دیگه کسی پول نداره که لنج نو یا دست‌دوم بخره. از طرفی، مواد اولیه لنج‌سازی هم پیدا نمی‌شه؛ از چوب کهور و توت بکیر تا فایبر گلاس و رزین. آگه پیدا هم بشن اونقدر گرونن که کمتر جلاقی (لنج‌ساز) سراغشون می‌ره.»



نان‌های آجر شده از جنگ

تا پیش از ۹ اسفند ۱۴۰۴، دست ناخدا یونس بیشتر به پره‌های چوبی دولاب (سکان) بود تا لنج کهنه‌اش را بخراماند روی آب‌های آزاد خلیج فارس بوشهر بی صید؛ حالا اما صبح تا غروب فقط فرمان پرایدش را می‌چرخاند بی مسافر؛ از خیابان‌های فرعی محدوده هلیله تا شهرک‌های نوساز بسالای بلوار فروردگاه و کوچه‌های کوچکی منتهی به جاده ساحلی اسکله جلالی. «صبح زود زدیم به دریا... نزدیک ظهر که توی قماره (اتاق ناخدا در لنج) لم داده بودم از رادیو شنیدم جنگ شده. چون ۱۵ جاشو دستم امانت بود؛ فکر کردن نمی‌خواست، باید برمی‌گشتم... غروب، لنج رو پهلوی دادم به اسکله». ناخدا یونس این را می‌گوید. هنوز سر از حساب و کتاب کرایه مسیره‌های مسافربری شهر در نیارده و اغلب از مسافران می‌پرسد: «کرایه‌اش چنده عامو جان؟» و مسافران که بسیاری‌شان او را به اسم و رسم «خالو یونس» می‌شناسند، پاسخ می‌دهند: «۱۰۰... ۲۰۰... ۳۰۰ یا ۴۰۰ هزار تومن». چند روز اول، مسافر کشی سختش بود. مدام دلتنگ دریا می‌شد: «قبیل از جنگ، ماهیگیری غیرقانونی با تزل، نونمون رو آجر می‌کردن... توی جنگ، «در بایست» سفره‌هامون رو تنگ کرد... حالا هم که مثلا آتش‌پسه خیلیا از احتیاط، دریا نمی‌رن.» او هم چون به قول خودش جز این لنج زهوار درفته، ارت دیگری برای بچه‌هایش ندارد، احتیاط همیشه کرده‌است.

سحر جعفریان عصر | روزنامه‌نگار از آخرین باری که

بسیاری از ناخدایان و جاشوهای بوشهر تا جابهار، لنج و قایق به دریا انداخته و یک کله رانده‌اند تا ۹۰، ۸۰ و یا ۱۰۰ کیلومتر دورتر از خط ناخدا و اسکله‌ها، بیش از ۴ ماه گذشته است.

گزارش

به یک حمایت ساده نیازمندیم

با موشکباران‌های آمریکا شرایط کار سخت و سخت‌تر شد؛ هر چند روز در میان با ششماری از ناخدایان و فعالان صنفی می‌رود شلیکات و اداره تعاونی صیادان بوشهر؛ این را زاهد می‌گوید که از کودکی ملوانی کرده است. در میان نفس گرفتن‌هایش، این را هم اضافه می‌کند: «اوضاع ماهیگیری هر مسزگان بدتره؛ چون خطر جنگ اونجاها بیشتره.» تا یک‌ماه پیش، خرج خانه را از آخرین دستمزد ملوانی‌اش می‌داد: «آخرین بار، ۲۰ ماهه روی آب بودم. دستمزدش با کلی چونه‌زنی شد ۵۰ میلیون تومن که اون هم به‌ماه هست ته کشیده. کارگری می‌کنم، روزم‌زد... به روز کارگر ساختمون، به روز کارگر خوشه‌بند نخل...» پیش از شروع جنگ تحمیلی سوم حدود ۸۰۰ لنج و ۲۵۰ قایق و شناور ماهیگیری در هر یک از اسکله‌های صیادی شهرهای جنوبی کشور فعالیت داشته که در حال حاضر آمار آنها به کمتر از ۳۰ درصد کاهش یافته است.

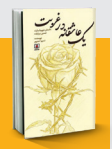
جنگی که ماهی‌ها را فراری داد

باد گرم در عرشه لنج‌های بنزینی و دیزلی که تنگ هم در اسکله شیرینو لنگر انداخته‌اند، جولان می‌دهد. ناخدا راشد، کمی دورتر نشست و لنج‌ها را برانداز می‌کند: این کار هر روزش است: «کسی جرأت نمی‌کنه به دریا برنه. آتش پسه اما دشمن ناقلاست... بیوه‌ی زنه؛ مثل چند شب پیش، «چیزی یادش می‌افتد: «اصلا آگه اونم نزنه، روزی زیادی قسمت صیاد نمی‌شه... جنگ، ماهیا رو تر سونده، فراری داده...» ۳ روز قبل از روشن شدن آتش جنگ، ناخدا راشد همراه ۱۰ جاشوی آفتاب‌سوخته لنجش رسید شیرینو؛ ۶ تن صیدی که در سردخانه خن (انبار ته بدنه لنج) منجمد شده بود. «۴۰ قسط از پول سسر دخانه ۵۰۰ میلیون تومنی که تا زگی خریدیم بوم برای لنج، مانده... فکر نمی‌کنم حالا حالا هم بتونم پرداخت کنم، گو صید؟»



یک عاشقانه در غربت

«یک عاشقانه در غربت» روایت زندگی شهیدی است که بچه محله خزانه تهران بود و در روزهای سرد بهمن ماه ۶۵ در شلمچه اسیر شد. حسین پیراننده دوران اسارت را در اردوگاه تکریت و بعقوبه که از بدترین اردوگاه‌های رژیم بعث عراق بود، گذراند، اما در تابستان گرم ۶۹ روز اول مبادله آزادگان ایرانی با اسرای عراقی به شهادت رسید.



همپای صاعقه

«همپای صاعقه» نوشته حسین بهزاد و گل علی بابایی، روایت شکل‌گیری لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله (ص) است که از ابتدای دی‌ماه ۱۳۶۰ تا اواخر تیرماه گرم سال ۱۳۶۱ را بازگو می‌کند. لشکری از دوران دفاع مقدس که در مجموعه عملیات مهمی چون بدر، بیت المقدس و والفجر ۸ حضور داشت.



مسافران جهادگر تهران

روایتی از ۶۰ عرووز فعالیت بی‌ادعای «جهادگران فاطمی» در پایتخت

گزارش

زندگی و منشی یک شهید، چرچه تولد این گروه جهادی را زد. با تعدادی کمتر از انگشتان دست اقدامات جهادی را در روستاهای محروم شهرستان کاشان شروع کردند. گروه جهادی جهادگران فاطمی حالا پس از سال‌ها از یک تیم کوچک محلی به گروه ۱۸۰ نفری تبدیل شده که در بحرانی‌ترین روزهای تهران، در سست همزمان با آغاز جنگ تحمیلی سوم، عازم تهران شدند. این جهادگران هر اقدامی از دستشان برمی‌آمد از آواربرداری تا بازسازی در نقاط مختلف شهر را طی ۶۰ عرووز انجام داده‌اند. در این گزارش «علی اکبر احمدی»، مسئول این گروه جهادی، درباره فعالیت‌هایشان بیشتر توضیح می‌دهد.

روزهای اول کارشان بازسازی و مرمت خانه‌های روستایی افراد کمتر برخوردار بود. در کوچه‌پس‌کوچه‌های آبادی‌های کاشان سرک می‌کشیدند و هر جا خانه‌های محروم از خدمات اولیه پیدا می‌کردند برای تعمیر آن دست به کار می‌شدند. علی اکبر احمدی، مسئول ۱۹-۱۸ ساله گروه جهادگران فاطمی، اقداماتشان در این گروه را با خاطره‌ای از روزهای اول کارشان شروع می‌کند: «زمستان بود و یک پوشش ناپولنی حکم در و پنجره‌های خانه برمورد و بیزرنی روستایی را داشت، ما هم چند جوان ۱۹-۱۸ ساله دغدغه‌مندیم بودیم که دوست داشتیم قدمی برای افرادی برداریم که جلوی چشم‌مان از کمترین امکانات بی‌بهره هستند. بسج شدم تا چارچوب و شیشه

از آواربرداری تا خانه‌هایی که دوباره جان گرفتند

حسابی سرشان گرم کارهای جهادی بود اما با شروع جنگ تحمیلی سوم دغدغه‌شان رنگ دیگری گرفت و اولویتشان شد کمک به مردم تهران و بی‌مطالی عازم پایتخت شدند. کار را با آواربرداری یکی از واحدهای مسکونی شهرک شهید پروجردی شروع کردند. احمدی بیشتر درباره فعالیت‌های گروه

جهادگران فاطمی در راه اصفهان

مکت

نکنه جالب دیگر در مورد گروه جهادگران فاطمی این است که اعضای گروهشان طی حضور در تهران از ۱۰۰ نفر به نزدیک ۸۰ نفر رسیده و طی ۶۰ عرووز حضور در تهران در ۷۶ نقطه از تهران فعالیت جهادی داشته‌اند. علی اکبر احمدی می‌گوید: «از محله شهید پروجردی و لشکری منطقه ۱۱ گرفته تا میدان نماز



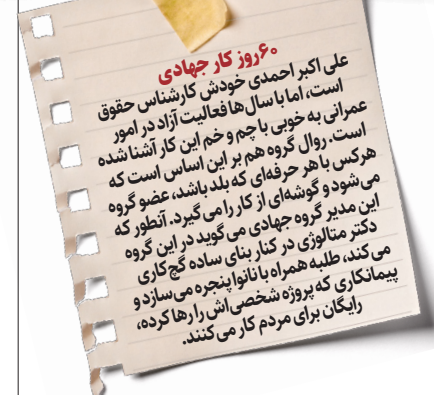
خاطره

کارگری با مدرک دکتری



پس از هفته‌ها حضور در تهران خاطرات زیادی در ذهن اعضای گروه جهادی «جهادگران فاطمی» شکل گرفته و یکی از جالب‌ترینشان مربوط به خانه بمباران شده خانم گلایه‌مند بود. علی اکبر احمدی، مسئول جهادگران فاطمی، سعی می‌کند اتفاقات آن روز را بدون کم و کاست به یاد بیاورد: «زنی که دکتری مدیریت داشت با چشمانی گریان به هشتری جهادی که برای بازسازی خانه و کارگری به خانه‌اش آمده بودند، گفت: من دکتر مملکت هستم، نباید این پلاسر خانام می‌آمد و اوضاع خانام اینطور می‌شد! اما او نمی‌دانست هر همدردی که به عنوان کارگر در خانه‌اش مشغول کار جهادی عمرانی بودند، خودشان دکتری دارند و در حوزه‌های مختلف کارخانه فولادسازی فعالیت می‌کنند. خانم وقتی متوجه شد کمی احساس شرمندگی کرد و باورش نمی‌شد این گروه با این موقعیت شغلی کارشان را رها کرده‌اند و جهادی به مردم خدمت می‌کنند. از آن پس نه تنها رفتارشان با بچه‌ها متفاوت شد بلکه انگار دیگر صورت‌تر و آرام‌تر هم شده بود و تلاش می‌کرد تا جایی که از دستش برمی‌آید به بچه‌ها کمک کند.»

«در گروه‌مان سن و شغل معنایی ندارد.»؛ این جمله انگار تکیه کلام احمدی است: «از افراد ۱۸ تا ۶۰ ساله در این گروه کار می‌کنند. از استاد دانشگاه گرفته تا بنا و نانوا بینمان حضور دارند. اما ۲ روایت از اعضای گروه خیلی جالب است؛ نخست اینکه حاج حسین ستوده، پیمانکار بزرگ ساختمانی، پروژه شخصی‌اش را رها کرد، با کارگرهای خودش آمد، مزد کارگرها را منتقل شد و برای مردم مجاني گچ کاری کرد. مورد دوم، اپراتور لانچر موشک‌های هوافضا بود که در اوقات مرخصی ۴۸ ساعته‌اش، به جای استراحت، می‌آمد با ما آواربرداری می‌کرد.»



علی اکبر احمدی خودش کارشناس حقوق عمرانی به خوبی با هم و خم این کار آشنا شده است. روال گروه هم بر این اساس است که هرکس با هر حرفه‌ای که بلد باشد، عضو گروه می‌شود و گوشه‌ای از کار را می‌گیرد. آنطور که این مدیر گروه جهادی می‌گوید در این گروه می‌کند، طلبه همراه با نانوا پنجره می‌سازد و پیمانکاری که پروژه شخصی‌اش را رها کرده، رایگان برای مردم کار می‌کنند.

توضیح می‌دهد: «صاحب همان خانه آسیب‌دیده اول، خانه‌اش را با وسایل برای اسکان به ما داد و خودش به منزل یکی از اقوامش رفت. از ۴ صبح تا ۷ شب، وقت و بی‌وقت پای کار بودیم. از همان اول در هر کاری از جمع کردن خرده‌شیشه در خیابان و نابولن کشیدن دور پنجره‌های شکسته گرفته تا کارهای تخصصی مثل یافتن پیکر شهدا یا امداد و نجات مشارکت کردیم. هر وقت در جریان آسیب‌دیدگی یک واحد مسکونی قرار می‌گرفتم، فوری اطلاعاتش را دریافت و کار جدید را شروع می‌کردیم.»

شهری، در حد توانایی خودمان کار جهادی انجام داده‌ایم. تا هفته پیش هم همین روال ادامه داشت. اما وقتی بحث اصفهان مطرح شد و گفتند هنوز حدود ۱۲ هزار واحد مسکونی آسیب‌دیده وجود دارد، ما هم چون ساکن کاشان و زیرمجموعه اصفهان بودیم بنابراین به ما پیشنهاد داده شد که برویم در اصفهان به ادامه فعالیت بپردازیم.»